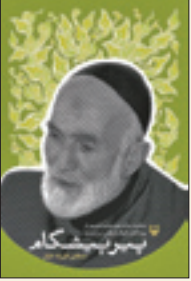


پیش‌خواب

نظرو گذری بر خاطرات زنده‌یاد حمید فاسونیه‌چی

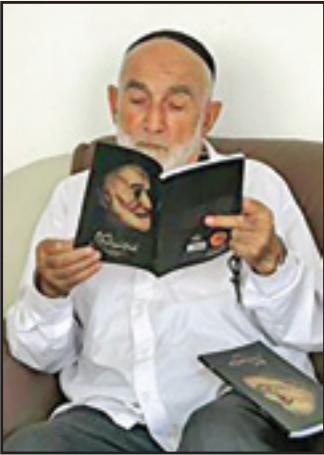
انقلاب‌اسلامی در ارومیه از دریچه یادمان‌های «پیر پیشگام»

■ شاهد توحیدی



انثری که هم اینسک در سخن می‌رود، خاطرات مبارز پیشکسو ت انقلاب اسلامی در شهر ارومیه، زنده یاد حاج حمید

فاسونیه‌چی را در بر دارد. این مجموعه از سوی مصطفی قلیزاده‌علیار تدوین شده و انتشارات سوره مهر، به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در بازنمایی محتوای این اثر، نکات ذیل را از نظر دور نداشتته است: «حاج حمید فاسونیه‌چی، در سال ۱۳۱۰، در شهر ارومیه به دنیا آمد و در خانواده‌ای مذهبی تربیت یافت. او از دوران تحصیلات دبیرستانی به ارشاد بعضی از علمای بزرگ شهر و به پیشنهاد پدرش، وارد حوزه علمیه شد. ادبیات عرب و مقدمات علوم و معارف دینی را طی چهارسال فرا گرفت و در سال ۱۳۲۸، برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم مهاجرت کرد. بعد از دو سال ادامه تحصیل در حوزه علمیه قم، بنا به عللی به تهران رفت و در مدرسه علمیه مشیره و به برای تحصیل برخی از کتاب‌های فقهی و اصولی ادامه تحصیل داد. با این همه مسائلی سر راه زندگی این جوان مذهبی طالب علوم دینی قرار گرفت که ادامه راه دانش و روحانیت را بر او غیر ممکن ساخت. از آن پس حمید فاسونیه‌چی به‌رمغ میل باطنی، در تهران وارد آموزشگاه ژاندارمری شد و در این پایگاه، کمر خدمت به کشور و ملت بست و طی این مرحله، توفیق الهی برایش مقدر شد، هر چند در این راه، سختی‌ها دید و مرارت‌ها کشید. او از

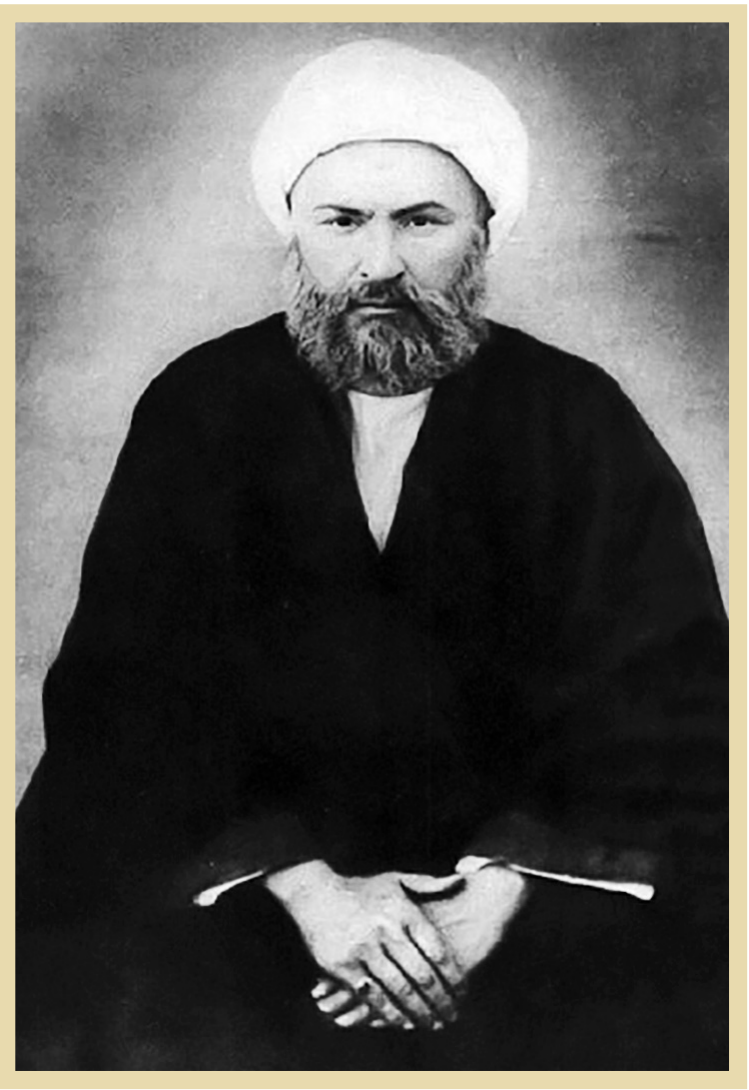


زنده‌یاد حاج حمید فاسونیه‌چی

اولین فعالان انقلابی و مذهبی در ارومیه و استان آذربایجان غربی و خرم‌آباد لرستان بود که در لایس یک ژاندارم مسلمان و متدین، بر خلاف جریان ضد رژیم پهلوی حرکت کرد. استوار حمید فاسونیه‌چی، در یادگان‌های محل خدمت خود، با سربازان و نیروهای تحت فرمانش نماز جماعت بر پا می‌کرد و به موعظه آنان، تبلیغ معارف دینی و تدریس قرآن می‌پرداخت... در روی در بخشی از خاطرات خویش، در باب اقدامات شورای انقلاب شهر ارومیه، در برقراری امنیت اظهار داشته است: «ما در شورای انقلاب، برای یادگان‌های پسیوه و جلدیان و پیرانشهر فرماندهانی موقت تعیین کردیم که از وقوع هر حادثه ناگواری پیشگیری نماییم. در راه‌ها و ارتفاعات گردنه قوشچی و الله‌اکبر و ایلاتلی داغ، پاسگاه‌های موتقی ایجاد کردیم و کم‌کم امنیت را به منطقه برقرار ساختیم. وضع یادگان‌های نظامی، در سراسر استان بزرگ آذربایجان غربی، خیلی آشفته بود. فرماندهی برای لشکر ۶۴ ارومیه از تهران تعیین شد و آمد. بنده و حاج‌اقای حسنی به دیدن او رفتیم و ساعتی طولانی با وی صحبت کردیم، ولی از ایما، اشارات و محتوای سخنان او دریافتیم که وی پیش خود معتقد است امریکا به زودی دست به کودتا می‌زند و انقلاب و جمهوری اسلامی برچیده می‌شود و نظام سابق سر کار برمی‌گردد! بیرون آمدم و به این نتیجه رسیدیم که این آدم خیلی خطرناک است و باید بدون فوت وقت، از لشکر دور شود. آقای حقگو، استاندار بود. آمدم با او صحبت کردم و قرار بر این شد، استاندار همان فرمانده را به محل استانداری دعوت کند. وقتی وارد استانداری شد، ما مجاهدان مسلح، با اسلحه، خلع سلاح و دستگیرش نماییم! اینگونه هم شد. بعد از دستگیری، وی را به زندان فرستادیم و گزارش هم کردیم، تا تکلیفش روشن شود. یکی از افرادش هم با او هم‌فکر بود که با هم دستگیر شدند...».

«

رضاخان در طول حاکمیت خویش، جز به سرنیزه و گلوله تکیه نداشت و هم از این روی، هزاران نفر از مخالفان امروزه هم آنان‌که او را با رعب آفرینی برگرده ملت ایران سوار کردند، قصد دارند چهره وی را باز آفرینی و رتوش کنند! در این فقره اما صاحبان قلم و تریبون نقشی تاریخی برعهده دارند. آنان با ید با استناد به مدارک متقن موجود، حقایق تاریخی را بازگو کنند



شهید آیت‌الله میرزا محمد آقازاده خراسانی

شهید آیت‌الله میرزا محمد آقازاده خراسانی روایت‌هایی از مجاهدت و شهادت

تبعید گاه تهران

مشهدی برای مبارز پرآوازه خراسان

از دوران رضاخان می‌رسد. ایشان در جریان جنبش مشروطیت، همانند پدرش به دفاع از مشروطیت و انتقاد از استبداد پرداخت. وی پس از روی کار آمدن رضاخان نیز از جمله منتقدان سیاست دین‌زدایی بود در خور خوانش و بازروایی است. مقال پی آمده در صدد است تا با بهره‌گیری از پاره‌ای اسناد، به این موضوع بپردازد. امید آن که تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید. ■■■

■ «آقازاده» در یک نگاه

پیش از آغاز موضوع اصلی این نوشتار، مناسب است بر حیات علمی و عملی شهید آیت‌الله حاج میرزا محمد آقازاده خراسانی، مروری اجمالی داشته باشیم. بر تارنمای «راسخون» تک‌نگاشته‌ای قرار دارد که مقصود ما را برآورده می‌سازد: «آیت‌الله حاج میرزا محمد خراسانی، ملقب به آقازاده، فرزند آیت‌الله العظمی آخوند ملامحمدکلم خراسانی، در سال ۱۲۵۴ خورشیدی برابر با نیمه شعبان ۱۲۹۴ه‍.ق، در نجف اشرف دیده به جهان گشود. میرزامحمد پس از دوران کودکی، قدم در راه نخست درس و به صف طالبان علوم دینی پیوست. ایشان در درس پرپار پدر ارجمندش شرکت کرد و پس از سال‌ها تلاش و تحقیق، به قله اجتهاد نائل شد. آقازاده پس از تکمیل مراتب علمی و اخلاقی، به دستور پدر عازم خراسان شد و در مشهد مقدس اقامت گزید. ایشان ضمن امامت مسجد جامع گوهرشاد، به تدریس و تربیت طلاب پرداخت و پس از مدتی، ریاست حوزه علمیه مشهد را به دست گرفت. این عالم مجاهد، نفوذ و اقتدار چشمگیری در میان مردم به دست آورد و در صف عالمان تراز اول خراسان قلمداد می‌شد. فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله آقازاده به پیش

به زندگی آیت‌الله آقازاده اما فراز و نشیب‌هایی دیده می‌شود. او در ابتدا مانند برخی دیگر از عالمان وقت، حکومت یافتن رضاخان را در راستای بهبود شرایط ایران ارزیابی می‌کرد، با تثبیت جایگاه قدرت سیاسی قزاق و آغاز سیاست تجدد آمرانه و دین‌زدایی وی،

تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷

«گلشن روغنی» چنین می‌خوانیم:

«در دی ۱۲۹۹، آیت‌الله میرزا محمد آقازاده به اتفاق آیت‌الله حاج آقا حسین قمی، فتوای حرمت مشروط‌خواری در اماکن متعلق به آستان قدس رضوی(ع) را صادر کرد. به همین ایلام او که درصدد ایجاد رابطه حسنه میان دولت مرکزی و کلنل محمدتقی خان پسیان بود، با شنیدن خبر قتل پسیان در مهر ۱۳۰۰، کسی را مأمور آوردن جسد او کرد. به دنبال ناکامی سردار سپه در ماجرای جمهوری خواهی و نیز عزل وی به فرمان احمد شاه و درپی آن ترک تهران، آقازاده طی نامه‌ای در ۲۱ فروردین ۱۳۰۳ برای ریاست مجلس، خواستار دلجویی دولت از سردار سپه و بازگرداندن او شد! با این همه، این تعامل دیری نپایید و او در واقعه مسجد گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴ –اگرچه دخالتی در آن نداشت – دستگیر شد. رضاخان که درصدد منکوب‌کردن منتقدین بود، او را در آبان ۱۳۱۴ بازداشت و به یزد تبعید کرد. پس از چهار ماه به مشهد بازگردانده شد، سپس به تهران روانه شد و در دیوان حرب محاکمه شد. او که ابتدا به اعدام محکوم شده بود، با واسطت برادرش، میرزا مهدی آیت‌الله‌زاده خراسانی از مرگ رهایی یافت اما تحت‌الحفظ در خانه‌ای در خیابان ری تهران توقیف شد. میرزا محمد آقازاده در ۲۶ دی ۱۳۱۶، در تهران در گذشت و جنازش در حرم حضرت عبد‌العظیم حسنی(ع) در ری مدفون شد...».

■ واکنش‌ها به صدور حکم اعدام

صدور حکم اعدام آقازاده از سوی دیوان حرب، با توجه به نفوذ و مکانتی که در ایران و عراق داشت، بازتاب‌ها و واکنش‌هایی مهم را در پی داشت. این پیامدها رضاخان را بر آن داشت، تا حکم صادره را تخفیف دهد و آن را به تبعید و اقامت اجباری در تهران مبدل نماید. حجت‌الاسلام والمسلمین میرزا عبدالرضا کفایی خراسانی، برادر زاده آقازاده، در این موضوع روایتی خواندنی و دقیق به دست داده است:

«مرحوم آقازاده را از مشهد به زندان قصر منتقل کردند. یکی از مشاهیر اعیان خراسان که در واقعه مسجد گوهرشاد گرفتار شده بود و به او به شرط این دروغ وعده آزادی داده شده بود، شهادت داد مرحوم آقازاده فرموده است و من شنیدهام؛ اگر رضاشاه اسدی را تیرباران نکرده بود، اسدی رضاشاه را از سلطنت ساقط می‌کرد... و این را دلیل بر توطئه‌ای علیه سلطنت رضاشاه گرفتند و اینکه آقازاده از این توطئه مطلع بوده است! یک جریان ساختگی هم سر هم کردند که آقازاده قصد داشته است به وسیله اسدی، بلوایی در خراسان به پا کند و خراسان را از حکومت مرکزی جدا کند و مدرس را از کاشمر به مشهد بیاورند و اعلام جمهوری کنند که تمام اینها سرتاپا دروغ بود. لذا آقازاده را محکوم به اعدام کردند. در اینجا تلگراف بسیار محکم و تندى از طرف مرحوم

سیدابوالحسن اصفهانی برای رضاشاه آمد و یک تلگراف هم از طرف ملک قاضی پادشاه عراق بسر فیصل اول و پدر فیصل دوم ارسال شد که او هم ظاهراً به واسطه هم مرحوم آقا میرزا مهدی که در عراق بودند و منتفد بودند، مطلع شده بود. این دو تلگراف سبب شد، رضا شاه حکم اعدام را به حبس مادام‌العمر در منزل تهران تبدیل کرد. لذا ایشان در خیابان ایران قلمی – که آن موقع به خیابان عین‌الدوله معروف بود- در منزلی که برایشان تهیه شده بود، تحت نظر بودند و هیچ‌کس حق رفت‌وآمد با ایشان را نداشت، مگر بستگان درجه اول یعنی برادر و فرزندان. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه در ۱۳ ذی‌القدعه ۱۳۱۶ه‍.ش، مرحوم آقازاده احساس کسالت می‌کنند، یعنی زمانی که ایشان ۴۲سال قمری و ۶۰سال شمسی سن‌شان بود. چون رفت‌وآمد با ایشان ممنوع بود، ناگزیر فرزندان ایشان به مأمورین مراقب اطلاع داده بودند. ایشان کسالت دارند. آن زمان سر پاس مختاری رئیس شهربانی بود و او هم با دربار تماس گرفته بود و آنها پزشک احمدی، جلال معروف را به بالین ایشان فرستادند. آن‌طور که آقازاده ایشان برای من تعریف کردند، پزشک احمدی ایشان را معاینه‌ای کرد و پس از آن از کیف دستپاش آمپولی در آورد به ایشان تزریق کرد و رفت. دو ساعت بعد هم، ایشان مرحوم شد! به مأمورین مراقب اطلاع دادند. همچنین به عموی من، مرحوم حسن کفائی که در تهران بود و ایشان هم به سه نفر از علمای تراز اول تهران اطلاع داد که از دوستان مرحوم آقا محمد آقازاده بودند و گاهی با کسب اجازه از شهربانی، دقایقی به دیدار ایشان می‌آمدند، یعنی مرحوم سید محمد بهبهانی، مرحوم سید محمد امام جمعه تهران و مرحوم حاج میرزا یحیی امام جمعه خونی. این افراد به همراه عموی من، حسن کفائی و پسر ایشان علی نجفی و شاهزاده محمدهاشم میرزا شیخ‌الرئیس افسر – که نماینده مجلس و رئیس کتابخانه مجلس و رئیس انجمن ادبی ایران و پسر بزرگ مرحوم آقازاده داماد ایشان بود- این شش نفر جنازه مرحوم آقازاده را تشییع کردند و با ماشین به حرم حضرت عبدالعظیم حسنی برند و بعد از طواف و نماز، ایشان را در کنار حاج ملاعلی کنی دفن کردند...».

■ روزهای محنت در تبعیدگاه تهران

آنان که وضعیت آقازاده را در دوره تبعید به تهران روایت کرده‌اند، عمدتاً از شرایط دشوار و پرمحنت وی گفته‌اند. در عداد آنان است کاظم نجفی‌فرزند آن زنده‌یاد که در این باره خاطرنشان کرده است: «ایشان در تهران تحت نظر دو مأمور شهربانی، در خیابان ری خانه‌ای می‌گیرند و در آنجا زندگی می‌کنند. آن زمان ما می‌گردیم و در طول حاکمیت خویش، جز به سرنیزه و گلوله تکیه نداشت و هم از این روی، هزاران نفر از مخالفان خویش را معدوم و سربه نیست کرد! امروزه هم آنان‌که او را با رعب آفرینی برگرده ملت ایران سوار کردند، قصد دارند چهره وی را باز آفرینی و رتوش کنند! در این فقره اما صاحبان قلم و تریبون نقشی تاریخی برعهده دارند. آنان باید با استناد به مدارک متقن موجود، حقایق تاریخی را بازگو کنند.

روزنامه جوان | شماره ۲۲۲۵

در مشهد بودیم. ما را هم بردند تهران و در همان منزل سکنی پیدا کردیم. دو نفر مأمور تأمینات بودند که ۲۴ساعته از پدربان مراقبت می‌کردند و هر کس می‌خواست ایشان را ببیند، باید با اجازه این دو مأمور ملاقات می‌کرد. البته اشخاص خارجی، مطلقاً با ایشان ملاقات نداشتند. اقوام و خویشاوندان هم، باید در حضور آن دو مأمور و پدر صحبت می‌کردند. حتی وقتی ایشان به حمام می‌خواستند تشریف ببرند، مجبور بودند با همان مأمورین بروند!...».

حسن مجتهدی، داماد آقازاده نیز در زمره راویان آن روزهای تلخ به شمار می‌رود: «به جز چهار نفر، کسی اجازه ملاقات با ایشان را نداشت. این چهار نفر هم از نزدیکان ایشان بودند که یکی بنده بودم که سمت دامادی ایشان را داشتم و یکی آقا میرزا ابوالحسن، پسر شریف‌العلما بودند که از ارادتمندان ایشان بودند. یک نفر هم برادرشان، حسن کفایی بودند و دیگری هم مرحومه شاهزاده افسر که صبیه افسر عروس ایشان بوده است. البته همین چهارنفر هم، می‌باید در حضور آن دو نفر مأمور کدایی با ایشان ملاقات می‌کردند!...».

■ امام خمینی: آقازاده را در تهران دیدم، که تحت نظر بود

همانگونه که پیش‌تر اشارت رفت، ملاقات با آقازاده در تهران، تنها برای نزدیکان وی امکان پذیر بود. با این‌همه امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در گذر از محل تبعید نامبرده، به گونه‌ای اتفاقی وی را دید و بعدها طی یک سخنرانی، اینگونه به بازگویی این رویداد پرداخت: «از این طرف (رضاخان) با روحانیون آن کرد که نمی‌توانم برای شما تشریح کنم که این با علمای اسلام چه کرد؟ و خصوصاً با آنهایی که یک نحوه مؤثریتی داشتند. مثل مثلاً مرحوم مدرس که یک شخصی بود که ایستاده بود، در قیالش چه کرد با او و بالاخره هم او را کشتند و گروه‌هایی از علما را از بلاد آوردند تهران و مثلاً مرحوم آقازاده را که یک شخص بسیار نافذی در خراسان بود، ایشان را اسیر کردند و آوردند به تهران. شخصی که به او می‌گفتند سلطان خراسان، آوردنش به تهران. من خودم ایشان را دیدم که در یک منزلی آنجا تحت نظر بود، بیرون یک صندلی گذاشته بودند، برای اینکه مثلاً کسالت داشت، آنجا نشسته بود. این را برای من نقل کرده‌اند که ایشان را با سر برهنه تهن‌چند سرباز و سپاهی همراه او می‌بردندش برای عدلیه آن وقت، برای اینکه محاکمه‌اش کنند، با همین وضع. پیاده توی خیابان ایشان را می‌بردند که در آنجا مثلاً دادستانی او را استنطاق کنند...».

رهبر انقلاب اسلامی در نوبتی دیگر نیز به دیدار اتفاقی خود با آقازاده اشارت برد: «علمای مشهد را همه را اسیر کردند، آوردند تهران. یکی از بزرگ‌ترین علمای آنجا را در همین تهران، من خودم این را دیدم که توی یک خیابانی که اجازه داشت تا اینجا بیاید از خانه‌اش بیرون، با شبکلاه نشسته بود و مردم هم می‌آمدند و می‌رفتند، خیلی‌ها نمی‌شناختند، بعضی هم می‌شناختند، جرئت نمی‌کردند سلام بکنند به او و همین را که از علمای درجه یک مشهد بود، مرحوم آقازاده بزرگ که از علمای درجه یک بزرگ بود، با پاسبان توی خیابان می‌بردندش محاکمه. آخرش هم او را کشتند...».

■ مجلس بزرگداشت آقازاده در مشهد، پیش و پس از سقوط رضاخان

پس از شهادت آیت‌الله میرزا محمد آقازاده در تهران، برادرش آیت‌الله میرزا احمد کفایی در مشهد تصمیم گرفت، تا مجلس ترحیمی برای وی برقرار نماید. عوامل حسدکوست مانع از برگزاری این آیین شدند. پس از خلع رضاخان و فرار وی از کشور، بزرگداشت باشکوهی برای آقازاده در مشهد ترتیب یافت که حجت‌الاسلاموالموسلمین میرزا عبدالرضا کفایی، در باره آن اظهار داشته است:

«مرحوم پدرم قصد داشتند، در منزل مرحوم آقازاده در مشهد، فاتحه‌ای خانوادگی بگیرند. البته بعد از قضیه مسجد گوهرشاد و توقیف مرحوم آقازاده، حوزه خراسان منحل شد و فقط برای چهار مجتهد تراز اول مشهد، اجازه عمامه صادر شد. مرحوم پدرم، مرحوم شیخ مرتضی آشتیانی، شیخ علی‌اکبر نهاوندی و میرزا حسین سبزواری که مرحوم پدرم پیغام دادند که اگر بناسنت میرزا مهدی اصفهانی هم بی‌عمامه باشد، من هم عمامه نخواهم گذاشت که بر اساس پیغام پدرم، برای ایشان هم اجازه صادر شد. در این شرایط مرحوم پدرم تصمیم به برگزاری یک فاتحه خانوادگی گرفتند که مأمورین شهربانی ریختند و خانه را حصر کردند و حتی اجازه ندادند، در سطح افراد خانواده فاتحه برقرار شود. در سال ۱۳۲۰ یعنی پس از سقوط رضاشاه از سلطنت، اولین فاتحه‌ای که در مشهد بعد از آن جریانات برقرار شد، فاتحه مرحوم آقازاده بود که حوزه مشهد و بازار تعطیل شد و این مراسم، چهار سال پس از فوت ایشان برگزار می‌شد...».

■ کلام آخر

رضاخان در طول حاکمیت خویش، جز به سرنیزه و گلوله تکیه نداشت و هم از این روی، هزاران نفر از مخالفان خویش را معدوم و سربه نیست کرد! امروزه هم آنان‌که او را با رعب آفرینی برگرده ملت ایران سوار کردند، قصد دارند چهره وی را باز آفرینی و رتوش کنند! در این فقره اما صاحبان قلم و تریبون نقشی تاریخی برعهده دارند. آنان باید با استناد به مدارک متقن موجود، حقایق تاریخی را بازگو کنند.

رضاخان در کنار اعضای ارتش

